

ظهور اسلام در سال ۶۱۵ میلادی در جزیره‌العرب و گسترش سریع آن در آسیا، به آفریقا و اروپا، نقشه جهان را تغییر داد. نویسندگان در این مقاله سعی کرده است عوامل گسترش اسلام و مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) در شبه قاره را به اختصار واکاوی نماید. شرایط نامناسب سیاسی، مذهبی، فرهنگی و اجتماعی و به ویژه نظام کاستی و طبقاتی ظالمانه و غیر انسانی هندوئیسم، نقشی قوی در فراهم کردن زمینه پذیرش اسلام و مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) در هند داشته است. محتوای غنی و رهایی بخش اسلام و شخصیت پیام‌آورش، ارزش نهادن به انسان و اعطای جایگاه خلیفه‌اللهی به او، مهاجرت مسلمانان و شیعیان از ماوراءالنهر، ایران و دیگر بلاد اسلامی به هندوستان، حمایت دولت‌های اسلامی عرب و ایرانی از ترویج و توسعه اسلام، علما و مبلغین، تجار و بازرگانان و ... از جمله مهمترین عوامل گسترش اسلام و مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) در شبه قاره محسوب می‌شوند که در این مقاله به اختصار مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

واژگان کلیدی:

عوامل گسترش اسلام، مکتب اهلبیت (علیهم‌السلام)، شبه قاره، هند، حکومت‌های شیعه هند

عوامل گسترش اسلام و مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) در شبه قاره

محمد اسعدی*

مقدمه

۱۵۸

تفکیک عوامل گسترش اسلام از عوامل گسترش مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) غیرممکن است، زیرا اینها دو ماهیت با دو محتوای خاص و متمایز از یکدیگر نیستند؛ بلکه صرفاً دو تعبیر و یا دو لفظ با یک معنی و تعریف هستند. تاریخ ظهور و گسترش اسلام و حاکمیت مسلمانان، گواه روشنی بر این حقیقت ناب است که اسلام و مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) حقیقتی واحدند اگرچه بعدها قدرتمداران سودجو و فرصت‌طلب، برای رسیدن به اهداف مادی خود، دست به تحریف حقایق روشنی همچون القای وجود تمایز بین اسلام و مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) زدند و با انحراف افکار عمومی مسلمانان و غیرمسلمانان و تبلیغ این باور نادرست که بین اسلام و مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) - که بعداً از آن به مذهب تشیع تعبیر شد - تفاوت وجود دارد و تشیع نیز فرقه‌ای در کنار دیگر فرق اسلامی است، بزرگترین جنایت تاریخ را در حق اسلام و

* دین پژوه - کارشناس فرهنگی بین المللی

مسلمین مرتکب شدند.

اگر در قید نام، عنوان و لفظ نباشیم و به باور و حقیقت نظر داشته باشیم، هم‌اکنون مسلمانان محبّ اهل بیت (علیهم‌السلام) اکثریت قاطع پیروان اسلام را در جهان تشکیل می‌دهند. درست است که به لحاظ فقهی ممکن است جمعیت مسلمانان به گروه‌های مختلفی همچون: حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی و شیعه تقسیم شود و هریک از این عناوین زیرشاخه‌های دیگری را در برگیرد، اما به نظر می‌رسد این تقسیمات چندان بیانگر حقیقت نباشد؛ زیرا کسانی بر آن تأکید می‌کنند که از وجود چنین تمایزاتی سود می‌برند و احياناً در این اختلافات منافی را جست و جو می‌کنند. بدون تردید اگر با تسامح از آنها عبور کنیم و به متن جامعه مسلمان - با هر عنوانی - وارد شویم، موضوع متفاوت خواهد شد. آنها همه خود را محبّ اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌دانند^۱ و اسلام خود را نیز اسلام اهل بیت (علیهم‌السلام) معرفی می‌کنند و اگر در باورهای تفصیلی - تاریخی آنها اشکالاتی هم وجود دارد، نه از سرآگاهی و انتخاب، که نتیجه تبلیغات و القائات صاحبان منافع بوده است.

تأمل در چگونگی رسمیت یافتن چهار مذهب فقهی اهل سنت در ایام حکومت بنی عباس که پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) تحت فشار و محدودیت شدید قرار داشتند، به گونه‌ای که برای حفظ جان خود، از بیان مذهبشان خودداری می‌کردند و با بهره‌گیری از شیوهٔ تقيه، برای خود مصونیتی نه‌چندان مطمئن فراهم می‌کردند، می‌تواند در رمز‌گشایی این حقیقت، نقش مؤثری داشته باشد. براساس اسناد موجود و موثق و به نقل از صاحب روضات: «در میان علما چنین شهرت یافته که چون اهل تسنن، در زمان خلفای عباسی، دیدند مذاهب فقهی مشتت و آرا در احکام فرعی مختلف و احوای فقیهان متفرق گشته؛ به طوری که ضبط آنها از حیث امکان خارج گشته؛ چه هریک از صحابه و تابعان و اتباع ایشان را تا آن عصر مذهبی مستقل و رأی و معتقدی منفرد در مسایل شرعیهٔ فرعیه و احکام عملیهٔ دینیّه پدید آمده و ناگزیر باید آنها را تقلیل دهند و برخی را به تحلیل برند. پس بر این متفق شدند که برخی از آن مذاهب را برگزینند و عمل به آنها را مورد اتفاق قرار دهند... پس رؤسا و عقلائی ایشان را عقیده متحد و کلمه متفق گردید که از اصحاب هر مذهبی هزارها هزار درهم و دینار بگیرند

۱. امام صادق (علیه‌السلام): «مگر دین، چیزی جز محبت است؟» (سفینه البحار: ج ۱، ص ۲۰۱، ذیل کلمه «حب»)

و بقای آن مذهب را بپذیرند. پس حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی، از لحاظ عده بسیار و از لحاظ عده آماده این کار بودند. مالی را که می خواستند پرداختند و مذهب خود را ثابت و برقرار ساختند. از شیعه که آن زمان به «جعفری» معروف بودند، آن مال را خواستند. ایشان که از لحاظ عده و عده ضعیف بودند،^۱ در پرداخت مال مقرر، ناتوانی و سستی کردند و این قضیه در زمانی بود که سید مرتضی ریاست ایشان را داشت و او آنچه توانست در تحصیل و فراهم آوردن آن از شیعیان کوشش کرد؛ لکن دست‌تنگی و کم‌مالی ایشان یا قضای مبرم الهی باعث شد که کوشش وی به جایی نرسد... و چنین شد که ناگزیر مذهب شیعه برکنار ماند و چهار مذهب فقهی سنی رسمیت یافتند».^۲

در عین حال اگر بخواهیم با ادبیات معمول موضوع را پی بگیریم، تاریخ دقیقی برای ورود تشیع^۳ به هند نمی توان تعیین کرد؛ ولی بروز و ظهور رسمی آن به بعد از قرن هشتم هجری باز می‌گردد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

پیش زمینه‌ها

تاریخ‌نگاران، وضعیت سیاسی، مذهبی و اجتماعی کهن‌ترین مهد تمدن بشری^۴ یعنی شبه قاره هند را در قرن هفتم میلادی همزمان با بعثت پیامبر خاتم^ﷺ چنین گزارش کرده‌اند:

۱. عرصه سیاسی

در پی هجوم «هون»های وحشی، هندوستان نیز مانند بخشی از اروپا و نقاط دیگر آسیا ویران و بیش از یک قرن در آشوب و فساد غوطه‌ور بود و تمدن عظیم امپراطوری «گوپتا»ها در آستانه نابودی قرار گرفت.

۱. همانطور که اشاره شد، در آن زمان شرایط حاکم بر شیعیان بسیار صعب و دشوار بود؛ به گونه‌ای که شیعیان و پیروان اهلبیت^{علیهم‌السلام} از ابراز مذهب خود پرهیز می‌کردند. لذا ممکن است این موضوع نیز در همین راستا تحلیل شود.

۲. ادوار فقه، ج ۳، صص ۶۴۷ - ۶۴۸

۳. در هندوستان فرقه‌های مختلفی از شیعه حضور دارند که شاخص‌ترین آنها عبارتند از: زیدیه، اسماعیلیه، بهره و اتنی عشریه.

۴. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۱، فصل چهاردهم، ص ۴۵۷

همزمان با ظهور اسلام، شخصی بهنام «هرشه - وردنه» از خاندان گوپته، در اوایل قرن هفتم میلادی در شمال هندوستان حکومتی مقتدر به وجود آورد (۶۰۶ - ۶۸۴ م) که پایتخت آن شهر «کنوج» بود. در همان ایام (۶۱۸ - ۶۴۲ م) «پولکشین دوم» از سلسله «چالوکیه»، در جنوب هندوستان حکومتی قوی و وسیع در دست داشت که حتی توانست یک بار «هرشه» را شکست دهد. سلطان دیگری به نام «کومارا» نیز در «آسام» حکومت مستقلی داشت.^۱

۲. عرصه مذهبی

هندیان در اکثر ادوار تاریخ شبه قاره، با مذهب بیشتر از سیاست و اقتصاد سروکار داشتند.^۲ ادیان هندی پیروان خویش را به انزوای اجتماعی و بریدن از علایق مادی دعوت می‌کنند. در عصر ظهور نبوی، ادیان و مذاهب گوناگونی در هند وجود داشتند که همه آنها شاخه‌هایی از سه دین هندی شامل: هندوئیسم، جینیسم و بودیسم بوده‌اند.

صرفنظر از تعالیم و آموزه‌های این ادیان و بحث‌های فلسفی و کلامی آنها، در هندوستان متمدن آن روز، اثری از یک مکتب توحیدی، ناب وجود نداشت. در مکتب رسمی هندوئیسم، نوعی تثلیث به نام «تری مورتی»^۳ وجود داشت. هندوها جریان آفرینش و اراده جهان را به سه مرحله اساسی آفرینش، اداره و انهدام تقسیم می‌کردند و سه خدای برهما، ویشنوا و شیوا را به ترتیب متصدی سه مرحله فوق می‌دانستند. اما در مرحله تقدیس و پرستش، به اندازه‌ای سطح این عمل مقدس را پایین می‌آوردند که کمتر موجودی را میتوان یافت که حداقل یکبار توسط هندوها پرستش نشده باشد.

ویل دورانت پس از ذکر پنج خدای هندوها می‌نویسد: «اینها فقط پنج خدا از سی میلیون خدای هندوها به شمار می‌روند و ما اگر بخواهیم به نام بردن آنها هم اکتفا کنیم، یکصد مجلد کتاب لازم است». «تاریخ ادیان هند» تعداد خدایان هندوها را در میان عوام، سیصد

۱. همان، فصل شانزدهم، اقتباس از صص ۵۱۸-۵۲۰

۲. آرنولد توین بی، تاریخ تمدن، ص ۴۲۱

۳. Trimurti

میلیون می‌شمارد.^۱

براساس عقیده تناسخ و حلول، هندوها معتقدند: روح خدا در بسیاری از موجودات حتی حیوانات و حشرات حلول می‌کند و خدایی می‌کند؛ مثلاً فیل خدایی می‌شود به نام گالشا. میمون‌ها، افعی‌ها و مارها - مخصوصاً مار خطرناک «ناگا» - در میان هندوها به رتبه خدایی می‌رسند. به افتخار افعی‌ها معابد زیادی از جمله معابد معروف میسور شرقی ساخته شده که در آنها تعداد فراوانی خزنده توسط روحانیون پذیرایی می‌شدند و شیر، موز و غذا در مدخل لانه مارها می‌گذارند. به افتخار افعی‌ها جشن‌های مذهبی برپا می‌کنند. نهنگ‌ها، شیرها، طوطی‌ها و حتی موش‌ها از این پرستش بی‌بهره نمانند؛ گرچه گاوها موقعیت بهتری نسبت به دیگر حیوانات پیدا کردند.

۳. عرصه اجتماعی

هندوئیسم، نظام طبقاتی را (که از حدود قرن ۱۵ پیش از میلاد همراه با آریایی‌ها به هند وارد شد)^۲ به فلسفه‌ای که خود برای آفرینش جهان یافته، متکی می‌کند و در نتیجه، آن را امری حتمی و غیرقابل اجتناب تصور می‌نماید. براین اساس، برهما، اولین مرد و زن جهان را به نام «منو» و «شاتاروپا» آفرید؛ سپس طبقات چهارگانه بشر را به صورت زیر از «منو» به وجود آورد که هریک وظایف، احکام اخلاقی و جایگاه اجتماعی خاص خود را دارند:^۳

(الف) برهمنان^۴ (روحانیان و آموزگاران) را از سر «منو»؛

(ب) کشاتریا^۵ (فرمانروایان و جنگجویان) را از دستان او؛

(ج) ویشیه‌ها^۶ (تجار و کشاورزان) را از ران او؛

۱. جان ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۱۹۵

۲. الملل والنحل، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۰

۳. راهنمای ادیان زنده، بخش اول، ص ۵۱۰

۴. Brahmins.

۵. Kshatryas.

۶. Vaishyas.

د) شودرہ‌ها^۱ (خدمتکارها، افراد پست و حقیر) را از پاهای او.^۲ اینها طبقات اصلی هستند و تا سه هزار فرع نیز برای آنها گفته شده است. هریک از این طبقات دارای حدود، تکالیف و امتیازات خاصی بودند. طبقه، قابل جابه جایی نبود و هرکس در هر طبقه‌ای به دنیا می‌آمد، در همان طبقه تا پایان عمر ماندگار بود.^۳ برهمنان طبقه برتر بودند و طبق قانون نامه «مانو»، از جانب خداوند در رأس جمیع مخلوقات قرار داشتند و همه اموال - جهان در درجه اول - ملک برهمنان بود و آنها از مالیات نیز معاف بودند. برهمن هر جنایتی را که مرتکب می‌شد محکوم به اعدام نمی‌شد. البته در مقابل این امتیازات، تکالیف و محدودیت‌های سختی هم داشتند.

در نظام طبقاتی هندوئیسم اگر فردی از طبقه پست به کتاب‌های مقدس گوش فرامی‌داد، گوش او را از مواد مذاب آتشین پر میکردند و اگر تلاوت می‌کرد، زبانش را میبردند و اگر حفظ می‌کرد، بدنش را دو نیم میکردند. آنها حق نداشتند به بیست و چهار قدمی طبقات بالاتر و هفتاد قدمی یک برهمن نزدیک شوند. همچنین نمی‌توانستند از چاه‌های عمومی آب بردارند و به معابد مخصوص برهمنان بروند.

براساس قانون نامه «مانو»، زنان هند، به استثنای زنان بزرگزاده و اصیل و زنان روسپی معابد، از تحصیل علم و کسب دانش «وداها» محروم بودند،^۴ مانند برده‌ها حق مالکیت نداشتند و دسترنج آنان به جیب شوهران و اربابانشان می‌رفت.^۵ رسم خشن ساتی، یعنی سوزاندن بیوه با جسد شوهرش نیز از دیگر رسوم هندو است.^۶

آنچه اشاره شد شمه‌ای از وضعیت و شرایط ظالمانه، تبعیض آمیز و غیرانسانی حاکم بر جامعه هند در ساحت‌های مختلف، همزمان با ظهور نبی رحمت حضرت محمد مصطفی ﷺ است که وجود هریک از آنها به تنهایی برای گرایش مردم به اسلام کافی بود.

۱. shudras

۲. دین‌های بزرگ، صص ۳۰ - ۳۱

۳. تاریخ تمدن و زندگی مردم جهان، ص ۲۲۱

۴. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۵۶۴

۵. همان، ص ۵۶۴

۶. همان، ص ۵۶۵

عوامل مؤثر در گسترش اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در هند

۱- اسلام و پیام آورش:

ویژگی‌های اسلام و پیام آور بزرگ آن، به گونه‌ای بود که هر کس درباره آنها می‌شنید علاقه‌مند می‌شد که بیشتر بشنود و بداند. پیامبر اسلام ﷺ نه شاهزاده بود، نه اشراف‌زاده و نه در طبقه روحانیون قرار داشت؛ بلکه یتیم‌زاده‌ای امی بود که با بردگان می‌نشست، غذا می‌خورد و خود را بنده خداوند می‌دانست.^۱ خدایی که او پیام آورش بود، یگانه بود^۲ و خدای همه مردم.^۳ در نگاه خدای اسلام، تفاوتی بین شاه و گدا، فقیر و غنی، روحانی و عامی و ... وجود ندارد جز به تقوی؛ گرامی‌ترین مردم در نزد خداوند باتقواترین آنها هستند.^۴

برخی از محورهای اساسی پیام اسلام که آن را از سایر ادیان، از جمله ادیان هندی متمایز می‌کند و نقش جدی در پذیرش اسلام توسط بخشی از جامعه هند داشته عبارتند از:

الف) توحید

از نگاه اسلام، جهان آفرینش، پدیدآمده قدرتی والا و برتر به نام خداوند است که همه صفات زیبا و نیکو در او جمع است. آنچه در هستی وجود دارد مقهور او و در بندگی‌اش همگان شریک و همطرازند و هیچ کس و هیچ چیز با هیچ عنوانی (فرزندی، همسری، هم‌شأنی و...) از دایره بندگی خدا بیرون نیست. بندگان همه‌چیز را از او دارند و او سررشته‌دار پیدایش و ادامه حیات آنهاست.^۵

توحید قرآن شناختی، منطق فکری و اندیشه‌ای است که در بنای جامعه، اداره آن، ترسیم خط سیر آن، تعیین هدف آن و تأمین عناصر حفظ و ادامه آن، تأثیر اساسی و تعیین کننده‌ای

۱. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۲

۲. ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ توحید: ۱

۳. ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ ناس: ۱

۴. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ حجرات: ۱۴

۵. ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾؛ بقره: ۲۵۵

دارد و رکن اصلی ایدئولوژی اسلام است.^۱

برای درک وابستگی جهان و انسان به قدرت برتر، باید بدانیم که اولاً جهان به قصدی و برای هدفی آفریده شده و ثانیاً انسان با داشتن خرد و نیروی تصمیم و اراده باید در راهی که به سمت هدف و دارای جهت درست است گام بردارد و ناگزیر، این هدف و جهت را بشناسد.^۲ آفریدگاری و سیطرهٔ تکوینی خدا، مستلزم آن است که زمام قانونگذاری و تشریح نیز در قبضهٔ اقتدار و اختیار او باشد و همگان ملزم به تبعیت از قانون خدا باشند.^۳ دانش بی‌پایان خدا مستلزم آن است که صلاحیت تنظیم مقررات بشری در انحصار او باشد.^۴ عبودیت یکسان همه موجودات در برابر خدا مستلزم آن است که هیچیک از بندگان خدا، خودسر و مستقل، حق تحکم و فرمانروایی بر بندگان دیگر را نداشته باشند و زمامدار، مدیر و مدبر امور زندگی انسانها کسی باشد که خدا او را به حکومت برگزیده است.^۵

ب) عدالت

گسترش و استقرار عدالت در زمین از مهم‌ترین اهداف بعثت انبیای الهی بوده است.^۶ پیامبر اسلام ﷺ یک ساعت رفتار عادلانه را بهتر از هفتاد سال عبادت شبانه‌روزی می‌داند.^۷

۱. ﴿ فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... ﴾؛ محمد: ۱۹

حدیثی ابی موسیٰ الکاظم، عن ابیه جعفر بن محمد الصادق، عن ابیه محمد الباقر، عن ابیه زین العابدین، عن ابیه الحسین، عن ابیه علی بن ابی طالب قال: حدیثی رسول الله صلی الله علیه و آله قال: حدیثی جبرئیل قال: سمعت عن الله تعالی قال: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قال لا اله الا الله دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی»؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۶

۲. ﴿ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴾؛ انبیاء: ۱۶

۳. ﴿ وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴾؛ بقره: ۱۶۳

﴿ وَإِنَّ الْخُكْمَ لِلَّهِ آمَرَ الْأَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ... ﴾؛ یوسف، آیه ۴۰

﴿ وَلَئِن أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴾؛ المؤمنون: ۳۴

﴿ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ... ﴾؛ احزاب: ۳۶

۴. ﴿ قُلْ أُنذِرُكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمْرًا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾

۵. ﴿ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴾؛ آل عمران: ۳۲

۶. ﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... ﴾؛ حدید: ۲۵

۷. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۱۹

بی تردید اهمیت این اصل اساسی به حدی بوده است که اهل بیت (علیهم السلام) آنرا پس از اصل توحید بیان فرموده‌اند و شیعیان از آن حفاظت کرده‌اند. براساس این اصل که بر بینش توحید استوار است، تمایزهای اجتماعی و وجود طبقات ممتاز در کنار عامه مردم، ستم بزرگ تاریخ بشری است. زیربنای اعتقادی این وضع ظالمانه به صورت‌های مختلفی در باور اجتماعات بشری وجود داشته است؛ گاه به این صورت که خدایان مختلف که آفرینش و تدبیر طبقات مختلف را در دست دارند، هر طبقه‌ای را با مزایا و حقوقی خاص به وجود آورده‌اند؛ گاه به این صورت که خدای واحد، گروهی از بشر را با مزایایی در خلقت و طبیعت آفریده و آن‌ها را از ویژگی‌های حقوقی برخوردار ساخته است و گاه به صورت‌های دیگر. لذا برخورداری‌های اختصاصی طبقات بالا، موهبتی طبیعی و محرومیت‌های طبقات پایین نیز ضرورتی فطری قلمداد گردیده است.

در نگاه عدل محور اسلام این باورها محکوم و مردود است. همه انسان‌ها بندگان خدایند و در برابر قانون مساوی.^۸ حتی پیامبر خاتم (ص) که اشرف پیامبران بوده است، بنده خداوند و رسول او معرفی می‌شود^۹ و این عنوان بزرگ، جایگاه متمایزی از دیگر انسان‌ها در برابر قانون به وی نمی‌دهد.

اسلام برای اندیشه «برابری عمومی» در برابر قانون - که همواره به صورت یک مسأله سیاسی و اجتماعی مطرح بوده و امروز نیز در جوامع مختلف با همین عنوان مورد توجه است - مبانی فلسفی و علمی تعریف کرده است؛ تا اولاً: آن را اصلی مسلم و طبیعی معرفی کند؛ ثانیاً: «تساوی و برابری» را تا «اخوت و برادری» ارتقا دهد^{۱۰} و ملاک برتری بین آنها را تقوا، پرهیزکاری و پارسایی بیشتر تعیین نماید.^{۱۱}

۸. امام علی (علیه السلام) «الناس سواء كأسنان المشط»؛ الحیة، ج ۱، ص ۳۹۶

۹. «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»؛ احزاب: ۴۰

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»؛ كهف: ۱۱۰

و ذکر هر روزه هر مسلمان در نماز این است؛ «و اشهد ان محمدا عبده و رسوله»

۱۰. «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...»؛ آل عمران: ۱۰۳

۱۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ حجرات: ۱۳

ج) رابطه مستقیم میان خداوند و انسان

اسلام واسطهٔ میان انسان و خدا را از میان برد و برای اولین بار، ارتباط مستقیمی را میان آن دو اعلام کرد: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ...﴾؛ «هرگاه بندگان من از تو دربارهٔ من بپرسند [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم.»^۱

د) محبت

روح و جوهر اسلام اهل بیت (علیهم‌السلام)، عشق و محبت است. بدون داشتن عشق و محبت هیچکس نمی‌تواند وارد این مکتب شود و وظایف دینی‌اش را به طور شایسته انجام دهد. برید عجلی می‌گوید:

در محضر امام باقر (علیه‌السلام) بودم. مسافری از خراسان - که آن راه دور را پیاده طی کرده بود - حضور امام شرفیاب شد. پاهایش را که به خاطر کثرت مسافت شکاف برداشته بود، از کفش درآورد و رو به امام (علیه‌السلام) کرد و گفت: به خدا سوگند که دوستی شما اهل بیت مرا تا اینجا آورد. امام فرمود: «به خدا قسم، اگر سنگی ما را دوست بدارد، خداوند آن را با ما محشور کند و قرین گرداند. آیا دین چیزی غیر از دوستی است؟»^۲

اهمیت «محبت» به حدی است که آیات فراوانی در قرآن به این موضوع اختصاص یافته است. این آیات را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد:

- توصیف دوستی مؤمنان نسبت به خداوند و دیگر مؤمنان؛ مانند: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِّلَّهِ﴾^۳ - توصیف دوستی خداوند نسبت به مؤمنان؛ مانند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^۴

- توصیف دوستی‌های طرفینی؛ خداوند و مؤمنان و مؤمنان با یکدیگر مانند:

۱. بقره: ۱۸۶

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۰۱، ذیل کلمه «حب»

۳. بقره: ۱۶۵

۴. بقره: ۲۲۲

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱؛
 ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۲؛
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۳؛

- توصیف محبت نسبت به علی و اهل بیت مکرّمش (علیهم السلام):

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۴

اینها و دهها ویژگی جذاب دیگر - که در این مقاله، مجالی برای بحث درباره آنها نیست - زمینه را برای گسترش اسلام اهل بیت (علیهم السلام) در اقطار مختلف جهان، به ویژه شبه قاره هند فراهم کرد؛ ویژگی‌هایی که محتوای این دین حنیف الاهی را از دیگر ادیان، به خصوص ادیان هندی، متمایز می‌کرد.

۲- مهاجرت

صرفنظر از انگیزه و علل مهاجرت که در برخی مواقع تلخ و ناراحت کننده است، یکی از عوامل مؤثری که همیشه در تعاطی فرهنگی بین ملت‌ها نقشی اساسی داشته، «مهاجرت» است. رمزگشایی از چگونگی شکل‌گیری تمدن‌های بزرگ بشری، بدون توجه به نقش مهاجرت در خلق این تمدن‌ها، راه به جایی نمی‌برد. گزافه نیست اگر بگوییم: هیچیک از جریان‌ات و جنبش‌های اجتماعی، بدون بهره‌گیری از مهاجرت به نتیجه نرسیده‌اند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از بعثت، برای تکمیل رسالت و رسیدن به پیروزی و ایجاد جامعه نمونه اسلامی، مامور به مهاجرت شد و اهمیت آن به قدری بود که مبدأ تاریخ مسلمانان قرار گرفت.

آشنایی مردم هند با اسلام، ابتدا از طریق مهاجران و سیاحان عرب بوده است. جواهر لعل

۱. بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد؛ و خداوند آمرزنده مهربان است؛ آل عمران: ۳۱.
۲. به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند؛ مائده: ۵۴.
۳. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به زودی [خدا] رحمان برای آنان محبتی [در دلها] قرار می‌دهد؛ مریم: ۹۶.
۴. بگو به ازای آن [رسالت]، پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشتان... شوری: ۲۳. فخر رازی (ره) ذیل این آیه مینویسد: زمخشری در کشف روایت کرده: «چون این آیه نازل گشت، گفتند: یا رسول الله! خویشتاندانی که بر ما محبتشان واجب است کیانند؟ فرمود: علی، فاطمه و پسران آنان».

نهر و می گوید:

عرب‌های مسلمان به هند رفت و آمد داشتند؛ در اینجا مساجدی می ساختند و گاهی مذهبشان را تبلیغ می کردند و حتی بعضی اوقات کسانی هم به مذهب ایشان می گرویدند و معتقد می شدند. چنین به نظر می رسد که در آن زمان، هیچ نوع مخالفتی با مذهب جدید وجود نداشت و تصادم و برخوردی میان دین هندو و اسلام پیش نمی آمد.^۵ سالها طول کشید تا تشیع توانست با مهاجرت و مسافرت - انفرادی یا جمعی - نفوذ کند. به گفته هالیستر:

اثنی عشریه به تدریج و پیوسته به هند آمدند. به مفهوم معمول در جنگ‌های معاصر، ورود ایشان سنجیده و برنامه‌ریزی شده نبود... اثنی عشریه به نام مسلمان به هند آمدند و تاریخ، بیشتر آنها را تنها به این نام می شناسد. اینکه معدودی از آنها به مقامات عالیه رسیدند، معلوم می دارد که در کل تعدادشان بسیار زیاد بوده و به همین نسبت سهم به سزایی در بهبود زندگانی این سرزمین داشته‌اند.^۶

دلایل مهاجرت شیعیان به هند

به طور کلی مهاجرت فردی یا گروهی از نقطه‌ای به نقطه دیگر، دلایل و انگیزه‌های مختلفی می تواند داشته باشد. در اینجا به سه مورد محوری در مهاجرت شیعیان به هند اشاره می شود:

الف) فشارهای سیاسی و تهدیدات امنیتی حکام سنی

تعامل ناشایست حکام اموی و عباسی با شیعیان و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) زمینه مهاجرت آنان را به سرزمین‌های دور و نزدیک فراهم کرد. به گفته هالیستر:

علویان نخستین پناهندگانی بودند که بر اثر آزار و تعقیب مکرر حکومت‌های

۵. نگاهی به تاریخ جهان، صص ۱۲ و ۳۱۱

۶. تشیع در هند، صص ۱۱۲ - ۱۱۳

اموی و عباسی، در جست‌وجوی مأمنی برآمدند. این جویندگان آزادی مذهبی، در اینجا نیز جزیی از کشوری شدند که آنها را پذیرفته بود و برای نفوذ در این سرزمین، راه‌های مسالمت‌آمیز را به روش‌های قهرآمیز ترجیح دادند و با توسل به تقیه - که از اصول اعتقادی آنها بود - خود را با پنهان ساختن هویتشان از دیگران حفظ می‌کردند.^۱

ب) حمله مغولان به ایران

یکی از پیامدهای زینبار جنگها، مهاجرت مردم و پراکندگی جوامع جنگ‌زده است. در کتاب تاریخ مغول می‌خوانیم:

در میان ممالک اسلامی، سه قسمت بود که پایکوب سم ستوران نشد و امرا و سلاطین آنها بوسیله قبول خراج‌گزاری و تبعیت از مغول، راه ایشان را به آن حدود سد کردند و نگذاشتند حال ماوراءالنهر و خراسان را پیدا کند. آن سه قسمت یکی جنوب ایران بود و دو قسمت دیگر بلاد روم و هندوستان غربی که هر سه از مراکز عمده انتشار زبان فارسی و امرای آنها از مشوقین بزرگ ادبیات و شعر این زبان محسوب می‌شدند. به همین جهت این سه ناحیه ملجأی شد برای کسانی که از شر قتل عام مغول می‌گریختند.^۲

اینان فقط مردم عادی نبودند بلکه هزاران نفر از دانشمندان، هنرمندان، نویسندگان، نخبگان و... بودند که محل زندگی خود را ترک و از جمله به هندوستان مهاجرت کردند. آرنولد می‌گوید:

سادات هند از فرمانروایان، سرداران، ادبا، معلمان و اولیا، همه نقش مهمی در تاریخ تمدن اسلام ایفا کردند... این اولیا، فقها، شعرا، ادبا و نیز سربازان، لطافت و ظرافت طبع ایرانی را برای هندیان به ارمغان آوردند.^۳

۱. همان، ص ۱۱۳

۲. تاریخ مغول، ص ۱۲۳

۳. تشیع در هند، ص ۱۱۳

ج) استقبال سلاطین هندی از مهاجران

با از بین رفتن حکومت دهلی توسط تیمور، سلسله‌های مستقل در ایالات مختلف، برای رونق دادن به میراث دینی و فرهنگی، از اعراب، ایرانیان و اهالی ماوراءالنهر برای اسکان در آن مناطق استقبال می‌کردند؛ همچنین علمای آنها را اکرام کرده، در مناصب مهم می‌گماشتند.^۱

۳- حمایت حکومت‌های مسلمان

بررسی نقش حکومت‌های مسلمان در گسترش اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) در دو مرحله قابل بررسی است؛ مرحله اول حکومت‌های عرب مسلمان را شامل می‌شود. اما مرحله دوم، حکومت‌های ایرانی را در برمی‌گیرد.

الف) حکومت‌های عرب مسلمان

اسلام در نیمه نخست قرن اول هجری، حضور خود را در مرزهای هند تثبیت کرد. پیشرفت سریع اسلام در شبه جزیره عربستان و سپس ایران - که به مثابه دروازه هند بود - پیام ورود بسیار نزدیک اسلام را برای مردم هند به همراه داشت. اگرچه اولین تهاجم مسلمانان به هند در زمان خلیفه دوم رخ داد، اما این تهاجم منجر به ورود و استقرار مسلمانان در هند نگردید. مدتی بعد (آنطور که بلاذری می‌گوید):

در آخر سال سی و هشت و آغاز سال سی و نه هجری قمری، به هنگام حکومت علی بن ابیطالب، حارث بن مره عبدی، داوطلبانه و با اجازه امام علی (علیه‌السلام) به آن شهر رفت و ظفر یافت و غنایم و بردگانی به چنگ آورد و در یک روز هزار رأس قسمت کرد. سپس وی و همراهانش و گروه اندکی در سرزمین قیقان کشته شدند. قتل وی در سال ۴۲ رخ داد و قیقان از جمله بلاد سند در نزدیکی خراسان است.^۲

به گفته ابن اثیر، در زمان حضرت علی (علیه‌السلام) نیروهای عرب پس از عبور از مرزهای سند و

۱. شیعه در هند، ج ۱، ص ۲۵۷

۲. بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکلی، ص ۶۰۳

تسخیر سیستان، نظام اداری آن را تجدید سازمان نمودند. بخشی از مردم «جات» از منطقه سند ارادتی عمیق نسبت به حضرت علی (علیه السلام) داشتند تا آنجا که برخی از آنان با انتساب الوهیت به ایشان موجب خشم آن حضرت شدند.^۱ در «طبقات ناصری» آمده است:

«شنسب» جد «غوریان» که فاتح شمال هند بود، به دست حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) اسلام آورد و با امام پیمان وفاداری بست و از ایشان، مقررات و دستورالعمل‌هایی را گرفت و با پایان دوران حکمرانی «شنسب» در مراسم تاجگذاری حاکم جدید، میثاقی که توسط حضرت علی ابن ابی طالب (علیه السلام) نوشته شده بود، به زمامدار جدید تحویل داده شد و او نیز متعهد شد که به شرایط و مفاد آن عمل کند.^۲

آنان مریدان آن حضرت بودند و عشق ایشان و اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) در عقایدشان ریشه دوانده بود. در زمان حکومت بنی امیه، در سراسر قلمرو امپراطوری اسلامی، اهل بیت (علیهم السلام) مورد لعن قرار می‌گرفتند؛ اما اتباع پادشاهی «غوریه» از این روش زشت و ناپسند تبعیت نکردند.^۳ محمد قاسم فرشته تصریح می‌کند که متفکران و دانشمندان منطقه غور، به ملاقات اهل بیت (علیهم السلام) می‌رفتند و با روش و مسلک آنان آشنا می‌شدند. مثلاً «ابو خالد کابلی» از اصحاب محمد بن حنفیه بود، اما پس از چندی از او روی گردان شد و به جمع مریدان امام زین العابدین (علیه السلام) درآمد. وی بارها به مدینه رفت و با امام محمد باقر و امام جعفر صادق (علیهم السلام) دیدار کرد.^۴

در زمان معاویه، «مکران» و «قصدار» به دست سنان بن مسلمه هزلی فتح شدند؛ این دو منطقه‌ای که از نواحی مرزی هند به شمار می‌آمدند. مسلمانان تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی نتوانستند در عمق شبه قاره نفوذ کنند.

در دوران خلافت ولید بن عبدالملک، حجاج که ولایت عراق، خراسان و نواحی هم مرز با

۱. ابن اثیر، کامل، ج ۳، صص ۴۵، ۴۶ و ۶۸۱

۲. طبقات ناصری، ص ۲۹

۳. فرشته (محمد قاسم هندوشاه)، گلشن ابراهیم، ج ۱، ص ۲۷

۴. همان، ص ۹۵

هندوستان را برعهده داشت، محمد بن قاسم را - که یک جوان ۱۷ ساله عرب بود - مأمور فتح سند کرد.^۱

محمد بن قاسم مکران را قرارگاه خود کرد و از آنجا به سوی سند لشکر کشید.^۲ او توانست «دیبیل» (مقر مذهبی مهم هندوهای مرزی) را تصرف کند و از مسیر مهران وارد سند گردد و آنجا را تصرف کند. محمد بن قاسم پس از قتل پادشاه آنجا (راهر) و چیرگی بر سند، عازم «ملتان» شد و آن شهر را نیز تصرف کرد.^۳

جواهر لعل نهرو می گوید:

در اوایل قرن هشتم، به سال ۷۱۲ میلادی، عرب‌ها با فتوحات خود به حدود سند رسیدند و آنجا را اشغال کردند؛ اما در همان‌جا متوقف گشتند و در هند پیش نرفتند. حتی ایالت سند هم پس از حدود نیم قرن، از تسلط عرب‌ها بیرون آمد و در آب‌ها یک حکومت مستقل اسلامی تشکیل شد.^۴

در سال ۷۱۰ میلادی، محمد بن قاسم که فرمانده سپاه عرب بود، دره سند را فتح کرد و تا حدود مولتان در پنجاب غربی رسید. این پیشرفت، حداکثر فتوحات اعراب در هند بود. فتوحات مسلمانان در هند چند قرن بعد صورت گرفت. اما تماس عرب‌ها با مردم هند - که از همان زمان شروع شد - نتایج فرهنگی و معنوی بزرگی به بار آورد.^۵ حفظ روابط فرهنگی هند با مسلمانان، زمینه‌های گسترش اسلام را در آن زمان کم و بیش فراهم کرد.

همزمان با فتوحات چشمگیر محمد بن قاسم در سند و پنجاب، تحولی در مرکز خلافت اسلامی رخ داد که مانع از ادامه پیشروی اسلام در این سرزمین گردید. در این میان، ولید بن عبدالملک خلیفه وقت درگذشت و سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید. او یزید بن ابی کبشه را والی سند کرد و یزید بن ابی کبشه به دلیل خصومت شخصی، محمد بن قاسم

۱. نگاهی به تاریخ جهان، ص ۳۱۰

۲. هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۵۰۶

۳. بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکلی، صص ۶۱۱-۶۱۳

۴. کشف هند (ترجمه محمد تفضلی)، ج ۱، ص ۳۸۹

۵. نگاهی به تاریخ جهان، ص ۳۱۰

را دستگیر و روانه زندان کرد.^۱ پس از کشته شدن محمد بن قاسم و نیز جنگ قدرت در مرکز خلافت، سند و پنجاب به فراموشی سپرده شدند.

سلسله شنسبانی، ابومسلم خراسانی را در قیام‌هایش علیه بنی‌امیه حمایت و پشتیبانی می‌کردند و دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام) را از بین می‌بردند. اما بازداشت و حبس ائمه (علیهم‌السلام) در اوایل دوران حکومت بنی‌عباس، ارتباط رهبران این مناطق را با ایشان قطع کرد.^۲

منصور، خلیفه دوم عباسی «عمرو بن حفص» را به عنوان حاکم سند تعیین کرد. ابن اثیر، عمرو بن حفص را که در سال ۱۵۱ هـ استاندار سند بود، شیعه می‌داند.^۳

ب) حکومت‌های ایرانی

جواهر لعل نهرو معتقد است: «در میان نژادها و ملت‌های بسیاری که با هندوستان رابطه و در تمدن و فرهنگ هند نفوذ داشته‌اند، قدیمی‌تر و مداوم‌تر از همه، ایرانی‌ها بوده‌اند».

روابط ایران و شبه قاره هند، قبل از اسلام، بر اساس نژاد مشترک، زبان مشترک و آداب و رسوم مشترک بوده است. ایران و شبه قاره هند، از طریق زبان پارسی دری همان رابطه‌ای را ایجاد کردند که قبل از اسلام با زبانهای پهلوی، اوستایی و سانسکریت ایجاد کرده بودند.^۴

از آنجا که سیاست کلی سلسله صفویه از یکسو نشر و گسترش تشیع بود و از سوی دیگر، زمینه‌های لازم در بخش‌هایی از هند فراهم شده بود، در نتیجه، روابط بسیار فاخر، گسترده و عمیقی بین صفویه و سلاطین و حکومت‌های شیعه هند ایجاد شد.

همه پادشاهان صفوی روابط بسیار نزدیکی با سلاطین و حکومت‌های هند داشتند. اگرچه در عهد شاه صفی روابط به سردی گرایید و با به قدرت رسیدن شاه عباس دوم به تدریج سردتر شد و در دوره شاه سلیمان و سلطان حسین نیز این روند ادامه داشت، اما عهد سه پادشاه اول صفوی دوران طلایی روابط محسوب می‌شود.

بابر شاه، با حمایت شاه اسماعیل، بخارا و سمرقند را تسخیر کرد و در سال ۹۳۲ ق سلسله گورکانیان را بنیاد نهاد.

۱. همان، صص ۶۱۴-۶۱۵

۲. شیعه در هند، ج ۱، ص ۲۳۰

۳. ابن اثیر، کامل، ج ۵، ص ۵۹۵

۴. کشف هند

همایون شاه (فرزند بابر) پس از شکست از شیر شاه سوری، به ایران پناهنده شد. وی در سال ۹۵۰ق وارد خراسان شد و با استقبال گرم محمد میرزا، فرزند ارشد شاه طهماسب روبه رو شد. وی پس از پذیرایی‌های مفصل و اکرام و احترام و نیز پذیرش مذهب شیعه، به همراه ده هزار قزلباش - پس از زیارت امام رضا علیه السلام - راهی هندوستان شد و با حمایت شاه طهماسب، سلطنت را بازپس گرفت.^۱

در زمان جهانگیر شاه، شیعیان در دکن، به نام شاه عباس خطبه می‌خواندند و از او به عنوان خلیفه و شاه بزرگ اسلامی وقت نام می‌بردند.^۲

حکومت‌های شیعی در هند

۱) **بهمنی‌ها:** پادشاهان مسلمانی که طی سال‌های ۷۴۸ تا ۹۳۲ق در فلات دکن حکومت می‌کردند، سلسله «بهمنی» نامیده می‌شوند. مؤسس این خاندان، «علاءالدین حسن بهمن شاه گنگو» بود. سلاطین «بهمنیه» ارتشیان، دانشمندان و تاجران ایرانی را به اقامت در کشورشان ترغیب و تشویق می‌کردند. بیشتر مهاجران ایرانی شیعه بودند و هیچ فرصتی را برای آماده کردن زمینه رشد تشیع در دکن، از دست نمی‌دادند. از ابتدای تأسیس این خاندان، مسلمانان دکن به طور معمول به زیارت مرقد مطهر حضرت علی، امام حسین و امام رضا علیهم السلام می‌رفتند.^۳

۲) **عادل شاهیان:** یوسف عادل شاه (۸۹۵-۹۱۶ق) بنیانگذار پادشاهی بیجاپور با تبعیت از سلسله صفوی به آیینها و مراسم عبادی عمومی در قلمرو خود صبغه شیعی داد. پس از او پسرش اسماعیل (۹۱۶-۹۴۱ق) تشیع را در نظام اداری مستحکم نمود و حتی نام پادشاه صفوی در خطبه نماز جمعه خوانده می‌شد.^۴

۳) **نظام شاهیان:** برهان اول (۹۱۵-۹۶۱ق) دومین فرمانروای «احمدنگر» با هدایت وزیر

۱. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، ص ۱۲۸؛ شیعه در هند، ج ۱، صص ۳۱۴-۳۱۳.

۲.

۳. شیعه در هند، صص ۳۹۱-۳۹۲.

۴. تاریخ شیعه، ص ۳۲۳؛ شیعه در هند، صص ۴۱۵-۴۲۰.

دانشمند و وارسته‌اش به مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) درآمد و آن را مذهب رسمی نظام شاهیان اعلام کرد. با پذیرش این مذهب، جمع زیادی از علمای شیعه توسط شاه طاهر، برای تقویت و گسترش تشیع، به احمدنگر دعوت شدند.^۱

۴) قطب شاهیان: سلطان قلی قطب شاه (۹۱۸-۹۵۰ق) این سلسله شیعی را (۹۱۸-۱۰۹۸ق) در «گلکنده» و سپس «حیدرآباد» تأسیس کرد که در آن به نام امامان دوازده گانه شیعه (علیهم‌السلام) خطبه خوانده میشد. حیدرآباد تا مدت‌ها مرکز تشیع بوده است. میرمحمد مؤمن استرآبادی، نقش به‌سزایی در این حکومت و گسترش تشیع داشت.^۲

۵) سلسله «چک»ها در کشمیر: میرسید علی همدانی، معروف به شاه همدان، تأثیر ماندگاری در حیات کشمیر برجای گذاشت. شاه همدان در سال ۷۷۴ق برای نخستین بار وارد کشمیر شد. هفتصد تن از سادات ایرانی، شاه همدان را در این سفر همراهی می‌کردند. هندوها و بت پرستان در کشمیر به دست شاه همدان، اسلام آوردند. مسلمانان کشمیر شاه همدان را بنیانگذار اسلام در کشمیر می‌دانند.^۳ اما حاکمیت سیاسی تشیع در کشمیر بعدها در سال ۹۶۸ق با حاکمیت سلسله «چک»ها اتفاق افتاد.

در عصر سلطان زین العابدین (۸۲۳-۸۷۵ق) سلسله «چک»ها از «درستان» به هند آمدند و به خاطر سیاست‌های او به قدرت رسیدند. این سلسله توسط میر شمس‌الدین عراقی به تشیع گراییدند و در جریان کشمکش‌های قدرت در سال ۹۶۸ق به فرمانروایی کشمیر رسیدند. در دوران حکومت سلسله چک، خطبه را به نام دوازده امام (علیهم‌السلام) می‌خواندند. میر شمس‌الدین عراقی، ساکنان «بلتستان» در منطقه «لداخ» کشمیر را شیعه کرد و امروز نیز در این منطقه شیعیان در اکثریت مطلق می‌باشند. در دوران حکومت صفوی در ایران، شیعیان بلتستان خطبه را به نام دوازده امام (علیهم‌السلام) و پادشاهان صفوی موسوی ایران می‌خواندند. قاضی نورالله شوشتری در سال ۱۵۹۱م به کشمیر رفت و با روحانیون محلی شیعه تماس برقرار کرد و با کوشش‌های خود، پایه‌ها و موازین تحقیقی و علمی علمای شیعه را در کشمیر بالا برد.

۶) حکومت شیعی «اوده»: میرمحمدامین موسوی، بنیان‌گذار سلسله نوابان «اوده» بود که با

۱. تاریخ شیعه، ص ۳۲۳، تشیع در هند، صص ۱۳۱-۱۳۴

۲. همان، صص ۳۲۶-۳۲۸

۳.

استفاده از ضعف حکومت مرکزی و یاری گروهی از مسلمانان، قدرت برتر هندوان را در اوده از میان برد. او فیض آباد را به عنوان تختگاه خود برگزید. پس از مرگ وی، برادرزاده اش منصور با لقب «صفدرجنگ» به حکومت رسید. او که آداب مذهبی را بسیار رعایت میکرد، در سال ۱۵۲۱ق وزارت امپراتوری مغولان هند را یافت. افزایش نفوذ نواب اوده در دستگاه حکومت مرکزی، باعث گسترش نفوذ ایرانیان در دستگاه حکومت مغولان هند شد. لکنه‌و مرکز سلاطین شیعه (اوده) - که دو قرن پایگاه شیعه بود و آثار و مظاهر فراوانی مانند امام باره‌ها و حسینیه‌ها در خود جای داده - تا روزگار ما باقی مانده است.^۱

علاوه بر مواردی که اشاره شد، حکومت‌های شیعی دیگری مانند: دهلی، آگره و لاهور نیز در عهد مغولان هند با کمک صفویان به قدرت رسیدند و سپس با همراهی ایرانیان مهاجر، فرهنگ و تمدنی ماندگار در آن دیار آفریدند که به خاطر اختصار از آنها عبور می‌کنیم.^۲

۴- علما و مبلغین مسلمان

بی تردید، علما و مبلغین، نقشی مهم در انتقال پیام مکتب اسلام و اهل بیت (علیهم‌السلام) در هند - طی ادوار مختلف - ایفا کرده‌اند. البته چنین نبوده است که همواره علما و مبلغین در کسوت خود، به تبلیغ اسلام و تشیع پردازند؛ بلکه در بسیاری مواقع، به خاطر شرایط سیاسی، امنیتی و... با عناوین دیگری مانند تاجر، بازرگان و... وارد هندوستان می‌شدند و با حضور در بین مردم و ایجاد ارتباط با آنها و اطمینان از شرایط، به تبلیغ باورهای خود به صورت محدود می‌پرداختند. آرنولد در کتاب «Bridging of Islam» می‌گوید: «راجه‌های بت‌پرست در شمال گجرات، با وعاظ و تجار شیعه خوش رفتاری می‌کردند و از احسان و نیکی نسبت به آنها دریغ نمی‌ورزیدند و گروه زیادی از بت‌پرست‌ها در ظل مساعی این وعاظ، تشیع را پذیرا گشتند».^۳

یکی از فضالای بھرہای در کتاب «المجالس السیفیہ» خود آورده است:

«المستنصر بالله فاطمی» (۴۱۹ - ۴۸۷ق) خلیفه مصر، واعظ عبدالله را

۱. تشیع در هند، صص ۱۷۲-۱۸۵

۲. همان، صص ۱۴۲-۱۵۹

۳. تاریخ شیعه، ص ۳۲۰

به سوی دعوات یمن فرستاد تا نزد آنها زبان هندی را فرا گیرد؛ آنگاه برای تبلیغ به سوی هند رهسپار گردد. وقتی عبدالله به هند رسید، ورود او به گجرات مصادف با روزگاری بود که «راجه جی سنگیر» بر گجرات حکم می‌راند. وی نسبت به اسلام شدیداً دشمنی می‌ورزید و میان مسلمانان به تبهکاری دست می‌یازید و رفتارش، به عکس راجه‌های پیشین بود. لذا عبدالله نتوانست آشکارا به ترویج و نشر دعوت خود توفیق یابد؛ بلکه پشت سنگر تقیه به فعالیت می‌پرداخت.

در یکی از روزهای اقامتش در گجرات، گذرش به چاهی افتاد که آب آن از مدت‌ها پیش خشک شده بود. آب آن چاه با دعای او جوشیدن آغاز کرد. دو نفر از مسلمانان ساکن گجرات (که شاهد و ناظر این جریان بودند، به مذهب تشیع درآمدند؛ نام یکی از آنها «کاکا کیلا» و نام دیگری «کاکا کیلی» بود. مع‌ذلک عبدالله از حالت تقیه بیرون نمی‌آمد و برای حفظ جان خویش، از آشکار کردن دعوت به تشیع می‌ترسید. لذا به اشاره این دو مرد شیعی جدیدالتشیع، به سوی پایتخت هند سفر کرد تا به ارشاد «المهنت»^۱ پیشوای بزرگ بت‌پرستان بپردازد.

وقتی وی به المهنت رسید، دید وی سرگرم تعلیم حروف هجا به اطفال هندی است. عبدالله با سخنانی جالب که برای المهنت سخت شگف‌انگیز می‌نمود، با او به گفت‌وگو نشست. آنگاه عبدالله از او خواست که با وی خلوت کند. وقتی محیطی خالی از اغیار فراهم آمد، عبدالله در مباحث عرفانی به مناظره آغاز کرد و تا آنجا این مناظره را ادامه داد که المهنت اسلام آورد و مذهب تشیع را پذیرا شد.

«بهارمل» وزیر اعظم «راجه سنگیه» پیرو المهنت بود و نسبت به حرف‌های او گوش شنوایی داشت. المهنت راجه را - پس از موعظه‌های بلیغ و مؤثر و ادله رسا - مسلمان کرد و سرانجام مذهب تشیع را پذیرفت.

۱. «المهنت» لقب فرمانروای مذهبی بت‌پرستان هند بوده است.

این موعظه و ادله را المهنّت از عبدالله فرا گرفته بود. عبدالله به تشیع این دو شخصیت برجسته بسنده نکرد؛ بلکه هدف اصلی او «راجه جی سنگیه» بود و می‌دانست که راجه نسبت به بت بزرگ به شدت ارادت و اخلاص دارد. این بت بزرگ در وسط سالن (بدون پایه و استوانه) در فضا معلق بود. برای عبدالله پس از تأمل و دقت معلوم شد که پیرامون این بت، جاذبه‌های مغناطیسی وجود دارد و همین محیط حساب شده مغناطیسی، بت را میان این سالن در فضا نگاه داشته و مانع از سقوط آن گردیده است. روزی به سراغ این سالن آمد و پوشش‌های مغناطیسی را از دیواره‌ها کند؛ در نتیجه بت بزرگ بر روی زمین سقوط کرد. راجه حسن خلق خود را نسبت به المهنّت و بهارمل از دست داده بود و سقوط بت، در این گِل رسوایی افزود و خشم راجه بالا گرفت و با سپاه زیادی معبد را در محاصره قرار داد. اما عبدالله در این میان پیدا شد و آیتاتی از قرآن و ادعیه‌ای چند بر خواند؛ آن هم در حالی که بدن راجه از شدت درد و رنج روحی ملتهب شده بود. لکن کار عبدالله مؤثر افتاد و راجه از تصمیم خود صرف‌نظر نمود و همین جریان باعث شد راجه اسلام آورد، و به مذهب تشیع درآید.^۱ آنگاه عبدالله به «پتنه» و «سدهه پور» (که دو شهر از بلاد دکن بود) کوچید و از رهگذر دعوت خود هزاران تن بت‌پرست را وارد اسلام کرد.^۲

در دوران امامت امام زین العابدین (علیه السلام) ارادت و علاقه مردم سند به تشیع، بعد تازه‌ای یافت. یکی از همسران امام (علیه السلام) اهل سند بود.^۳ پسری که او از حضرت به دنیا آورد، همان زید شهید بود. از زمانی که مسلمانان به سند حمله کرده بودند، وجود مذهب شیعه در شبه قاره هند در کتابها ثبت شده است؛ چنان که می‌بینیم، تذکره‌های آل محمد (علیهم السلام) در مولتان، از

۱. ژورنال ایشیاتیک سوسائتی آف بنگال (Asiatic Society of Bengal Journal)، ص ۸۴۲

۲. تاریخ شیعه، ص ۳۲۲

۳. مقاتل الطالبین، ص ۱۲۷

سال ۷۶۰م آغاز شده و اولین مبلغ شیعه مذهب، به نام علی به آنجا رسیده است.^۱ عبد الله بن محمد که به فاصله پنج پشت شجره نامه وی به حضرت علی (علیه السلام) می‌رسد، برای تبلیغ به سند آمده بود.^۲

به گفته صاحب **نزهة الخواطر** می‌نویسد: «علمای شیعه به نحوی به تبلیغ مذهب شیعه پرداختند که در نتیجه آن، بیشتر مردم در سند و مولتان، شیعه مذهب شدند و حکومت شیعی به وجود آمد».^۳

علمان و مبلغان وارسته‌ای که گسترش تشیع و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در هندوستان را نقشه راه خود قرار داده بودند و در راه رسیدن به آن جهاد مستمر نمودند کم نیستند؛ ولی برخی از آن بزرگواران شهرتی جهانی یافتند و تأثیری ماندگار و فراتر از زمان خود بر مردم و جامعه هند و حتی سرزمین‌های فراتر از هند گذاشتند. اشاره‌ای هرچند مختصر به آن ستارگان درخشان آسمان ایمان و محبت و داعیان عشق به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) خالی از لطف نیست.

- شاه طاهر حسینی قزوینی

شاه طاهر رهبر «سادات خوندیه»، ساکن «خوند» در نزدیکی قزوین بود. وی در اوایل سال ۹۲۶ق به دربار شاه اسماعیل پیوست و از جنبش بین‌المللی و جهانی کردن تشیع توسط شاه اسماعیل صفوی حمایت کرد. شاه طاهر در جمادی الاولی ۹۲۶ق وارد بندر معروف «گوا» در سواحل غربی هند شد. او پس از ورود به هند، در شهر «پرنده» اقامت گزید و به تدریس علوم اسلامی، از جمله علم نجوم و مثلثات مشغول شد. شاه طاهر با علم و دانش خود، دانشمندان و علمای بزرگ سنی در حوزه نظام شاهی را تحت تأثیر قرار داد. تبلیغات عمیق و علمی شاه طاهر برای ترویج تشیع اثنا عشری، مردم منطقه حکومت نظام شاهی احمدنگر را جذب تشیع نمود. شاه طاهر در سال ۹۲۸ق با استقبال رسمی سلطنتی، وارد احمدنگر شد و به عنوان مشاور اصلی «برهان نظام شاه» برگزیده شد. کتاب انشای شاه طاهر حسینی، در بردارنده نامه‌های سیاسی است که خود او پیش‌نویس آنها را تهیه کرده است. این نامه‌ها

۱. آیین ملتان، ص ۳۸۲

۲. فقهای هند، ج ۱، ص ۳۸۲

۳. نزهة الخواطر، ج ۱، ص ۵۱ - ۵۲

با نثری زیبا، نمونه‌های بی‌نظیری از رویارویی با بحرانها را ترسیم می‌کند.^۱ در سال ۹۳۶ق شاه طاهر از سوی برهان نظام شاه، عازم گجرات شد. وی در قصر سلطان گجرات (سلطان بهادر) با علمای برجسته سنی آن منطقه، دربارهٔ حقانیت تشیع مناظره کرد. سخنان گرانبها و شیوای شاه طاهر، علما و دانشمندان سنی را مبهوت کرد و اثری جاودانه از معنویت و معرفت تشیع بر آنها باقی گذاشت. با تلاشهای شاه طاهر، پیمان صلح بین گجرات و احمدنگر، بسته شد.^۲

شاه طاهر با وجود مسئولیتهای سیاسی گسترده، در قلعهٔ احمدنگر حوزهٔ علمیه تأسیس کرد. او هفته‌ای دوبار در این حوزه تدریس می‌کرد و همه علمای پایتخت (احمدنگر) در آن شرکت داشتند.

در سال ۹۴۴ق پسر برهان (شاهزاده عبدالقادر) به شدت بیمار شد؛ به گونه‌ای که پزشکان مسلمان و هندو نتوانستند او را درمان کنند. وقتی برهان نظام شاه از زنده ماندن فرزندش ناامید شده بود، شاه طاهر از او خواست تا نذر کند که اگر فرزندش شفا یافت، او دستور دهد خطبه را به نام دوازده امام (علیهم‌السلام) در سراسر سلطنت بخوانند. برهان‌شاه نیز چنین کرد و پسر بیمار او در شب آن روز به طور معجزه‌آسایی شفا یافت. پس از این واقعهٔ تاریخی، شمار بسیاری از درباریان برهان، اشراف عالی رتبه و خدمتگزاران، مذهب شیعه اثنا عشری را پذیرفتند. بدین سان، خطبه به نام دوازده امام (علیهم‌السلام) خوانده شد و شیعه اثنا عشری به عنوان مذهب رسمی سلطنت نظام شاهی احمدنگر اعلام گردید.^۳

پس از این، شاه طاهر عده زیادی از متفکران شیعه را از ایران، عراق و از مناطق شبه قاره هند - از جمله گجرات و آگرا - گردآورد تا مذهب شیعه اثنا عشری را در سلطنت نظام شاهی احمدنگر تقویت کرده و گسترش دهند. در میان علمای شیعه‌ای که به احمدنگر مهاجرت کردند، می‌توان از شاه حسن اینجو شیرازی، ملا شاه محمد نیشابوری، ملا علی استرآبادی، ملا رستم جوزجانی، ملاعلی مازندرانی، ایوب ابوالبرکه، ملاعزیزالله گیلانی، ملا محمد امامی استرآبادی، سید حسن مدنی و برادر شاه طاهر حسینی (شاه جعفر حسینی) نام برد.

۱. شیعه در هند، صص ۴۴۷-۴۴۸

۲. همان، ص ۴۵۰

۳. دین و سیاست، مورد هند، ص ۲۳۶؛ شیعه در هند، ج ۱، ص ۴۵۳

شاه طاهر حسینی قزوینی در ترویج تشیع در دکن نقشی حیاتی داشت. وی در تفسیر قرآن، حدیث، فقه، اصول فقه، ریاضیات، علوم، فلسفه، رمل و جفر متخصص بود و دارای نثر و نظم بسیار خوبی بود.^۱

- قاضی نورالله شوشتری

سیدنورالله حسینی مرعشی شوشتری (۱۰۱۹-۹۵۶ق) معروف به «قاضی نورالله شوشتری» و «شهید ثالث» فقیه، اصولی، متکلم، محدث، رجالی و شاعر بزرگ عهد صفویه بود. پدرش، سید شریف یا سید شرف الدین شوشتری، از مجتهدان ممتاز شوشتر بود. علوم مقدماتی و علوم عقلی و نقلی را نزد پدرش آموخت و در ۲۳ سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به مشهد رفت.^۲

اوایل شوال سال ۹۹۲ق، از مشهد به هندوستان رفت. پس از ورود به هند به نزد پادشاه هندوستان رفت. در آنجا «فتح الله شیرازی» و حکیم «ابوالفتح گیلانی» او را به «اکبر شاه» معرفی کردند.^۳ دو سال بعد وی - به دستور اکبر شاه - قاضی «لاهور» شد. معمولاً ماموریت‌هایش، تحقیق در منازعات پیچیده بود. یکبار در سال ۱۰۰۰ق، مأمور تهیه گزارش از ایالت کشمیر شد؛ آن هم به دلیل سوء اداره آنجا در حمله مغول. سال ۱۰۰۵ق، برای تحقیقات امور مذهبی و خیریه، به ایالت «اگرا» رفت. سال ۱۰۰۸ق، از طرف اکبر شاه، قاضی ارتش شد. وی اهل تقیه نبود و به مذهب شیعه عمل می‌کرد. اکبرشاه نیز به خاطر توانایی‌ها و صلاحیت‌هایش، علیرغم تشیع او، سمت‌هایی به او داد.^۴

قاضی نورالله بعد از مرگ بعضی از دوستان و یاران با وفای شاه و حامیان خودش و بعد از برگشتن از اگرا تصمیم گرفت به ایران برگردد؛ ولی تلاش او به نتیجه نرسید.^۵ کم کم از حمایت اکبر شاه و اطرافیان او، محروم شد و تنها حامی‌اش، حکیم علی گیلانی بود که او نیز در سالهای آخر سلطنت اکبر شاه، درگذشت و از این رو، قاضی نورالله تنها ماند. پس از

۱. شیعه در هند، ج ۱، ص ۴۵۸

۲. همان، ج ۱ ص ۴۰

۳. همان، ج ۱، ص ۴۱

۴. همان، صص ۵۴۳ - ۵۴۵

۵. همان، ص ۵۷۱

مرگ اکبر شاه و با شروع سلطنت سلطان سلیم، رهبران متعصب سنی، فشار زیادی بر او آوردند؛ به طوری که روز به روز، زندگی برایش سخت تر می شد.

با تالیف چندین کتاب و رساله، به ویژه مقالاتی که در کتاب احقاق الحق در انتقاد از سه خلیفه اول نوشت، خشم رهبران اهل تسنن را برانگیخت؛ تا جایی که در سال ۱۰۱۹ق، در بین راه او را گرفتند و آنقدر با شاخه‌های خاردار، زدند تا به شهادت رسید.^۱

– میر محمد مؤمن استرآبادی

میر محمد مؤمن استرآبادی (۹۶۰-۱۰۳۴ق) از علما و دانشمندان بزرگ ایرانی بود. وی که مدتی معلم فرزندان شاه طهماسب بود، با مرگ شاه طهماسب و نامساعد شدن اوضاع قزوین، راهی هند شد و در سال ۹۸۹ق به «گلکنده»، مرکز دولت قطب شاهی رفت و در این دولت جایگاهی والا یافت.^۲

به همت این بزرگ مرد، شهر حیدرآباد به نام مبارک امام علی (علیه السلام) تأسیس شد. این شهر که در طراحی آن از اصفهان الگوبرداری شده بود، با هدف گسترش تشیع، بزرگداشت نام امامان و ساختن بناهای دینی و مذهبی ساخته شد.^۳

– علامه میر حامد حسین هندی

علامه میر حامد حسین (۱۲۴۶-۱۳۰۶ق)، از خانواده‌های اصیل سادات موسوی ایرانی و نیشابوری است. در قرن هفتم و در پی حمله مغول به نیشابور، سید اوحدالدین (جد پانزدهم میر حامد حسین)، به هندوستان هجرت کرد و در شهر «کتور» اقامت کرد.^۴

علامه سید محمد قلی (متوفی ۱۲۶۰ق) پدر میرحامدحسین، از علمای بزرگ قرن سیزدهم هجری و از صاحب نظران در علم کلام بود. وی که مدتی نیز در شهر «میرتهه» بر کرسی قضاوت و فتوا نشست کتابهای زیادی از خود به یادگار گذاشت.^۵

میر حامد حسین، پس از طی دروس ابتدایی «مقامات حریری» و «دیوان متنبی» را نزد

۱. همان، صص ۵۸۰ - ۵۷۹

۲. شیعه در هند، ص ۴۷۹

۳. دین و سیاست، مورد هند، ص ۲۳۷؛ شیعه در هند، ص ۴۸۲

۴. میر حامد حسین، ص ۱۲۰

۵. همان، ص ۱۳۱ (نقل به مضمون)

مولوی «سید برکت علی صاحب» و نهج البلاغه را محضر مفتی «سید عباس شوشتری» آموخت. سپس به فراگیری علوم عقلی از «سید مرتضی خلاصه العلماء» و علوم شرعی از «سید محمد سلطان العلماء» و برادر او «سید حسین سید العلماء» پرداخت و پس از سالها تلاش و همت، تحصیلات خود را با موفقیت به اتمام رساند.^۱

در دوران زندگی میرحامدحسین، جوامع اسلامی به ویژه هندوستان، بیش از پیش دچار آشوب و تفرقه شده بودند. استعمارگران و دشمنان اسلام، همواره برای دست یافتن به اهداف شوم و غارتگرانه خود، دوست می‌داشتند که مسلمانان با هم اتحاد نداشته باشند و مدام با خصومت زندگی کنند. بدین خاطر، گاه دانشمندانی را در میان خود مسلمانان تحریک می‌کردند تا با نوشتن و یا گفتن حرفهایی تفرقه افکن و اختلاف آفرین، صفوف همدیگر را برهم زنند و محیط زندگی برادرانه را به محیطی مملو از آشوب، سوءظن و دشمنی تبدیل کنند.^۲

او تصمیم گرفت همچون پدرش، در عرصه قلم، تحقیق و تتبع، با بیان حقایق اسلام و وقایع تاریخ اسلام، به دفاع از حق برخیزد و به روشنگری درباره مذهب اهل بیت (علیهم السلام) بپردازد. لذا در این راستا آثار فراوانی را آفرید که شاه بیت آثار گرانسنگ ایشان عبققات الانوار است که در مناقب ائمه اطهار (علیهم السلام) و پاسخ به کتاب ضد شیعی تحفه اثنا عشریه نوشته شده و از کارهای کم‌نظیر علمی و اعتقادی شیعه به شمار می‌رود.^۳ علامه امینی (صاحب کتاب الغدیر)، درباره این کتاب می‌گوید:

بوی دلپذیرش در تمامی جهان پیچیده و آوازه‌اش از خاور تا باختر را فرا گرفته است. هر کس آن را دیده، دانسته که کتاب اعجاز‌آمیز روشنگری است که هیچ باطلی در آن راه ندارد، و من در نوشتن الغدیر از دانش‌های با ارزش نهفته در آن، بهره فراوان بردم.^۴

استاد محمد رضا حکیمی نیز درباره عبققات الانوار می‌نویسد:

۱. میر حامد حسین، ص ۱۲۰ (نقل به مضمون)

۲. میر حامد حسین، ص ۱۱۹ (نقل به مضمون)

۳. میر حامد حسین، ص ۱۲۵ به نقل از ریحانة الادب

۴. میر حامد حسین، ص ۱۲۳، به نقل از: الغدیر، علامه امینی، ج ۱، ص ۱۵۷

«... و به راستی کتاب عباقت، عظیم است. این چنین کتابی در دیگر آفاق بشری و فرهنگ ملتها نیز همانند ندارد...»^۱

سید بزرگوار علامه میر حامد حسین موسوی هندی، در هیجدهم صفر سال ۱۳۰۶، در لکهنو چشم از جهان فرو بست.^۲

۵- تجار و بازرگانان مسلمان

شواهدی وجود دارد که اسلام کمی پس از تثبیت در شبه جزیره عربستان، از طریق بازرگانان به شبه قاره هند وارد شد. نخستین نقاط شبه قاره که در معرض این انتقال فرهنگی قرار گرفت، سواحل جنوبی و غربی، به ویژه نواحی مالایا، خلیج کابیله، گجرات، دکن و سیلان بودند.^۳

بلاذری معتقد است: «تاجران عرب که اسلام آورده بودند، از زمان پیامبر ﷺ، اسلام را در مناطق ساحلی و جزایر جنوب هند رواج دادند».^۴

بدون تردید، از همان قرن اول هجری، نفوذ مسلمانان رو به فزونی نهاد. بیش از یک قرن مسلمانان در سواحل «مالابار» ساکن بودند. مردم نیز آنها را به عنوان تاجران خارجی گرامی می‌داشتند و حتی امکاناتی برای راحتی آنان فراهم می‌کردند. مسلمانان مهاجر به تدریج در آنجا صاحب زمین و املاک شدند و شروع به تبلیغ و انتشار دین خویش کردند. آنها مورد احترام خاص بومیان بودند؛ زیرا مانند مسیحیان شامات، از مملکت خویش رانده نشده بودند؛ بلکه مغرور و پر از شور مذهبی و به عنوان فاتح، به هند آمده بودند.^۵

به گفته جواهر لعل نهرو: «مسافران، سیاحان و بازرگانان عرب از نواحی مختلف هند دیدن کردند. تعداد زیادی دانشجویان عرب به دانشگاه تاکسیلا در شمال هند آمدند که مخصوصاً

۱. میر حامد حسین، ص ۱۲۸

۲. سیدمحسن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۸۱

۳. علل ریشه ای درگیری های مسلمانان و هندوها، ص ۲۱

۴. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۳۲

۵. تأثیر اسلام در فرهنگ هند، ص ۷۳

به خاطر علوم پزشکی مشهور بود»^۱.
 اما در خصوص تشیع، آنچه مورخین بر آن اتفاق نظر دارند این است که ظهور تشیع با چهره آشکار خود در هند، از شهر گجرات آغاز شد. عامل اصلی ظهور تشیع در این نقطه، روابطی بود که میان عرب‌ها و هندی‌ها در دوران جاهلیت وجود داشت؛ وقتی خورشید اسلام در جزیره العرب طلوع کرد، این روابط برقرار ماند و رشته آن، با برافراشته شدن پرچم تشیع در هند استوارتر گشت.^۲

-
۱. نگاهی به تاریخ جهان، ص ۳۱۰
 ۲. تاریخ شیعه، ص ۳۲۰

فهرست منابع:

- ۱- هالم، هاینس، تشیع، ترجمه محمد تقی اکبری، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۴.
- ۲- الهامی، داود، سیری در تاریخ تشیع، قم، انتشارات مکتب اسلام، قم، ۱۳۷۵.
- ۳- مظفر، علامه محمد حسین، تاریخ شیعه، ترجمه دکتر سید محمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴.
- ۴- شیخ عطار، علیرضا، دین و سیاست (مورد هند)، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱.
- ۵- کرمی، مجتبی، نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.
- ۶- اطهر رضوی، سیدعباس، شیعه در هند (ج اول)، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
- ۷- لاهوتی، حسن، مسلمانان هند بریتانیا، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

- ۸- رادفر، ابوالقاسم، کشمیر، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۵.
- ۹- سازمان فرهنگ و ارتباطات بین الملل، ایران و هند، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی ۱۳۸۵.
- ۱۰- بکری، سیدمحمد معصوم، تاریخ سند (معروف به تاریخ معصومی)، تصحیح عمرین محمد داود، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
- ۱۱- عارفی، محمداکرم، جنبش اسلامی پاکستان، مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
- ۱۲- یاری، سیاوش، تاریخ اسلام در هند، قم، ادیان، ۱۳۸۸.
- ۱۳- لوکاس، هنری، تاریخ تمدن (ج ۱)، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، سخن، ۱۳۸۲.
- ۱۴- لوئیس پل تاد و جمعی از نویسندگان، تاریخ تمدن و زندگی مردم جهان، ترجمه هاشم رضی، تهران، سخن، ۱۳۸۳.
- ۱۵- دورانت، ویل، چاپ دهم، تاریخ تمدن (ج ۱)، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی و امیرحسین آریان‌پور، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ۱۶- دورانت، ویل، چاپ دهم، تاریخ تمدن (ج ۴)، بخش اول، ترجمه ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهری، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ۱۷- توین بی، آرنولد، تاریخ تمدن، چاپ دوم، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۶۶.
- ۱۸- اسعدی، مرتضی، جهان اسلام (ج ۲)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
- ۱۹- ناکامورا، شیوه‌های تفکر ملل شرقی (ج ۱)، ترجمه مصطفی عقیلی و حسین کیانی، انتشارات حکمت، ۱۳۷۸.
- ۲۰- جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمد تفضلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- ۲۱- القرشی، باقرشریف، هذه هی الشیعة، چاپخانه امیر، ۱۹۹۷م.
- ۲۲- عارفی، محمداکرم، شیعیان پاکستان، قم، مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵.
- ۲۳- هالیتز، جان نورمن، تشیع در هند، ترجمه آرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
- ۲۴- شهابی، محمود، ادوار فقه، چاپ پنجم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.
- ۲۵- جان . ر. هینلز، راهنمای ادیان زنده جهان، ترجمه دفتر تبلیغات اسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
- ۲۶- جمشید بروجردی، محمدتقی، علل ریشه ای درگیری های مسلمانان و هندوها، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.
- ۲۷- تارا چند، تأثیر اسلام در فرهنگ هند، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، تهران، بازنگ، ۱۹۹۵م.
- ۲۸- حکیمی، محمدرضا، میر حامد حسین، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
- ۲۹- دکتر ریاض، محمد، میر سید علی همدانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، پاکستان، ۱۳۷۰.
- ۳۰- حکیمی، محمدرضا و محمد حکیمی و علی حکیمی، الحیة، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۹ق.
- ۳۱- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، تهران، نگاه، ۱۳۸۷.
- ۳۲- نوایی، دکتر عبدالحسین و دکتر عباسقلی غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، ۱۳۸۶.